



مبارزات پیگیر شهید صیاد شیرازی در دوران قبل از انقلاب و تلاش او برای حفظ امنیت پادگان ها در آشوب های پس از انقلاب که توسط گروهک ها دامن زده می شد، از جمله نکاتی است که کمتر کسی در باره آن به تفصیل سخن گفته است. این گفت و گو، شرح مبسوطی از این مبارزات است.

۳

«شهید صیاد، انقلاب و پس از انقلاب» در گفت و شنود
شاهد یاران با امیر سر تیپ دوم ستاد محمد کبری

او افسران زیادی را انقلابی کرد...

و براساس آنها مطالبی را که برای آگاه سازی نظامی ها لازم بود، تهیه می کرد و شبانه به دست امثال ما می رساند. ما هم به هر ترتیبی که بود آنها را به همکاران نظامی و دوستان نظامی در پادگان ها و آتاهایی که می شناختیم، می رساندیم، این نوع کارها در آن زمان پذیرش خطر بزرگی بود. با توجه به زمان زیادی که ایشان در پادگان بود، برای این کارها فرصت پیدا می کرد؟

این یکی از ویژگی های ایشان بود که بعد از انقلاب، هم در دوران هشت سال دفاع مقدس و هم بعد از آن تلاش واقعاً خالصانه ای کرد که ماحصل آن در هیئت معارف جنگ که برای ثبت و ضبط خاطره ها تشکیل شد، مشهود بود. سختکوشی ایشان در قبل از انقلاب برای به پیروزی رساندن انقلاب اسلامی و بی خوابی های طولانی و صحبت با جوانان، باعث شد که ایشان خانواده اش را از اصفهان به درگزر منتقل کند تا بتواند برای انقلاب فرصت بیشتری بگذارد. به یاد دارم من با کمک خودش اسباب و اثاثیه اش را جمع کردیم و فرستادیم به شهر خودشان، درگزر و خانواده ایشان رفتند تا راحت تر بتوانند فعالیت های انقلابی داشته باشند.

با تهران هم در ارتباط بودند؟
بله، ایشان ارتباط هایی هم با شهید نامجو، شهید آقارب پرست و شهید کلاهدوز در تهران داشت تا فعالیت های نظامی ما در اصفهان هم در جهت انقلاب باشد. اگر مشکلات و مسائلی پیش می آمدند، از طریق ایشان سؤال می شد؛ حتی از طریق این واسطه ها از دفتر امام سؤال شد که افراد نظامی که برای انقلاب فعالیت می کنند، چه کار کنند که فعالیت هایشان هدایت شده باشد. بعضی جاها ناچار بودیم علنی فعالیت کنیم و نمی شد فعالیت های پنهانی و مخفی داشته باشیم که نمونه اش را عرض می کنم. فرمانده حکومت نظامی، پرسنل را جمع می کرد و همان چیزهایی را که می گفت که معمولاً می گفتند، از جمله اینکه اینها تعدادی کمونیست هستند، مارکسیست اسلامی هستند، خرابکار هستند، می خواهند امنیت وطن را به هم بزنند و از خارج کنترل می شوند. به عنوان آگاه سازی برای پرسنل

به اتفاق ایشان، خارج از ساعات خدمت با لباس شخصی در راهیمیایی ها و تظاهرات مردمی شرکت می کردیم. حتی در یک راهیمیایی، مردم به ما دو نفر مشکوک شدند و ما را گرفتند. برای مردم سؤال ایجاد شده بود اینها که نظامی هستند، چطور در تظاهرات حضور پیدا کرده اند؟ بعضی ها حساس شدند که نکنند برای کسب اطلاعات یا اختلال در راهیمیایی شرکت کرده ایم. ایشان با یک روحیه بسیار بالایی به من گفت: «بگذار اینها بررسی شان را بکنند.» چند نفری دور ما جمع شدند سؤال و جواب کردند که شما برای چه اینجا هستید؟ وقتی افرادی که ما را می شناختند، آمدند و معرفی مان کردند؛ مردم اعتمادشان جلب شد.

قبل از انقلاب، در برنامه هایی که برای پیروزی انقلاب اسلامی داشت، تماس هایی که با افراد می گرفت و ارتباط با عناصر و هسته های انقلابی در داخل شهر و تهران، نهایت هوشمندی و دقت را به خرج می داد، و گرنه با آن حجم فعالیت قطعاً خیلی زود گرفتار مأموران می شد. ارتباطات گسترده او به تلاشی مستمر نیاز داشت، به همین دلیل همیشه از خواب و استراحتش می زد.

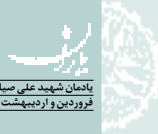
از مبارزات شهید صیاد در دوران قبل از انقلاب چه خاطراتی دارید؟

ایشان قبل از انقلاب فعالیت های بسیار مؤثری در تکثیر و پخش اعلامیه های حضرت امام خمینی در بین پرسنل نظامی داشت. چون واحدهای نظامی محیط های بسته ای بودند، برای عناصر مردمی نفوذ در واحدهای نظامی خیلی مشکل بود، اما تلاش ایشان واقعاً کم نظیر بود و ما نمونه اش را ندانستیم. ایشان در متن اعلامیه های حضرت امام، مسائلی را که لازم بود برای آگاهی نظامیان روی آنها تأکید شود، مشخص

از شروع آشنایی تان با شهید صیاد شیرازی بگوئید.
افتخار آشنایی من برمی گردد به سال ۵۴، بعد از فارغ التحصیلی از دانشگاه افسری که برای طی دوره مقدماتی توپخانه، به اصفهان اعزام شدیم. شروع آشنایی ما به این ترتیب بود که ما به مابسه عنوان ادامه درس های تخصصی، دانشجوی دوره مقدماتی بودیم و ایشان استاد بودند. با توجه به شرایط و فضای آن موقع، وقتی که ایشان سر کلاس با بسم الله الرحمن الرحیم درس را آغاز می کرد، برای ما جالب بود و خود این عامل، انگیزه ارتباطی بین افرادی بود که در زمینه های مذهبی هم عقیده بودند، به همین دلیل ما در خارج کلاس، باب آشنایی را با ایشان باز کردیم. وقتی دیدیم که از نظر روحی و اخلاقی و عقیدتی چقدر به هم نزدیک هستیم، آشنایی مان عمیق تر شد و ادامه پیدا کرد تا اینکه کم کم در بعضی از جلسات مذهبی در اصفهان، ایشان را دیدیم و بیشتر علاقمند شدیم. علاقمندی ایشان به حفظ ارزش های دینی و مذهبی با توجه به اینکه نظامی زمان طاغوت بود، حاکی از عمق ایمان و عقیده وی بود.

پس گرایش مذهبی زمینه ساز این آشنایی شد؟
بله، با توجه به شرایط آن موقع، افراد مذهبی در انزوا قرار می گرفتند، یعنی نه تنها در پادگان های ما که در مراکز دانشگاهی و علمی ما هم نماز خواندن، عقب افتادگی و امل بودن تلقی می شد و کلاً سیستم حاکم علاقمند نبود که این رفتارها نمود پیدا کنند. طبیعی است که در پادگان ها هم وضع به همین منوال بود، لذا افرادی که نظیر ایشان پایبند و علاقمند به امور مذهبی بودند، به هر نحوی که می توانستند با شهامت و شجاعت پای افکارشان ایستادگی می کردند و به ویژه در کلاس ها که فضای مناسبی برای انتشار عقاید بود، ایشان هم نهایت استفاده را می کرد. سواد نظامی ایشان برای دانشجویان و افسران جوان، الگو و زبانزد همه بود.

با ایشان در خارج از پادگان هم جلساتی داشتید؟
بله، در شهر اصفهان جلسات مذهبی در مساجد و جاهای دیگر برگزار می شدند و ایشان هم حضور داشت. تا رسیدیم به سال ۵۵ و ۵۶، در برنامه هایی که ارتباط پیدا می کرد با انقلاب، ما



ایشان تا صبح ۲۲ بهمن در بازداشت بود. در صبح ۲۲ بهمن، پرسنل نظامی احساس کردند فشارها برداشته شده و انقلاب به پیروزی رسیده است. صدای پیروزی انقلاب اسلامی از رادیو پخش شد و پرسنل نظامی ریختند در بازداشتگاهی که ایشان در آن بود و آزادش کردند.

کردستان که ضد انقلاب به شدت فعالیت داشت، حضور پیدا کرد. رئیس جمهور، بنی صدر با طرح های ایشان مخالف بود، بعد هم که درجه اش را گرفت و ایشان رفت و در زمینه های دیگر مشغول فعالیت شد. برای تحقق آرمان های انقلاب لحظه ای از آن نمی نشست. یادم هست آمد پیش من و گفت: «امروز می خواهم بروم با بنی صدر صحبت کنم.» «عین همان حالت قبل از انقلاب. گفتم: «می خواهی بروی چه بگوئی؟ اثر ندارد.» و گفت: «بالاخره من وظیفه ام این است که بروم اول با او صحبت کنم.» و وضو گرفت و رفت و با او صحبت کرد. وقتی برگشت، پرسیدم: «حالا نتیجه ای هم حاصل شد؟» گفت: «همین قدر به تو بگویم که الان می خواهم حرکت کنم بروم قم و زیارتی بکنم بلکه روحم از آلودگی های این جلسه پاک شود.» همان طور که قبل انقلاب برای اسلام و انقلاب فعالیت می کرد، بعد از انقلاب هم همین تلاش و کوشش پیگیر و مستمر و سختکوشی را داشت، کوششی که من در هیچ کس سراغ ندارم. در بین مسئولین هم افراد مخلص و تلاشگر هستند، ولی آن همه جدید و پشتکار و دقت، واقعاً بی نظیر بود. من اطلاع دقیقی از جزئیات جلسه ای که با بنی صدر داشت نداشتم، ولی می دانستم راجع به چه چیز صحبت می کنند. مسئله این بود که در کردستان، قاطعیت و جدیت لازم برای مقابله با ضد انقلاب صورت نمی گرفت و آنها قدرت پیدا کرده بودند. یادم هست که هیئت های مذاکره و حسن نیت و اینها هم کار ساز نبودند. دولت موقت هیئت حسن نیت و مذاکره می فرستاد تا با ضد انقلابی که پادگان های ما را خلع سلاح کرده و اسلحه های کشور را به غارت برده و علیه مردم به کار می برد، مذاکره کنند. امثال شهید قرنی ها و

نظامی، همه را جمع و سخنرانی می کردند. آن دفعه هم سرلشکر غفاری که بعد از ناجی فرمانده حکومت نظامی شد، داشت در همین زمینه ها سخنرانی می کرد. ما تعدادی افسر جوان بودیم که ردیف عقب سالن نشسته بودیم. آمدیم بلند شویم، دیدیم شهید صیاد اشاره می کند که بنشینید و خودش بلند شد. واقعاً صحبت کردن در چنان جلساتی گذشتن از جان بود، اما او بلند شد و ایستاد و خیلی با صراحت گفت: «مطالبی که شما می فرمایید باطلند و اینها هیچ کدام از خارج درس نمی گیرند. این انقلاب مردمی و در راه اسلام و کشور است.» این حرف ها منجر به بازداشت ایشان شد و تا پیروزی انقلاب بازداشت بود.

یعنی در روزهای پیروزی انقلاب ایشان در بازداشت بود؟
ایشان تا صبح ۲۲ بهمن در بازداشت بود. در صبح ۲۲ بهمن، نظامیان هم احساس کردند فشارها برداشته شده و انقلاب به پیروزی رسیده است. صدای پیروزی انقلاب اسلامی از رادیو پخش شد و پرسنل نظامی ریختند در بازداشتگاهی که ایشان در آن بود و آزادش کردند.

اعلامیه هایی که اشاره کردید چگونه تکثیر و توزیع می شدند؟
اعلامیه ها در منزل ایشان یا در منزل بعضی از دوستان بود. شبانه رویش کار و سپس تکثیر می کردند. خود آن دوران هم دوران آزمایش همه مردم، به خصوص نظامی ها بود. بعضی از دوستان را داشتیم که در یک جاهایی که احساس خطر می کردند، با پس می کشیدند. برای چند تا ایشان اعلامیه بردم، گفتند ما دیگر نیستیم. از لحظه شروع حرکت مردم برای انقلاب اسلامی، همه اش صحنه امتحان بود. این صحنه های امتحان برای نظامی ها بیشتر بود. مردم فرمان داشتند بنابر فرمایش حضرت امام با اعتصاب ها و راهپیمایی ها، به شکلی خودجوش حرکت کنند. شعارهای شبانه و راهپیمایی های

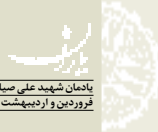
اشتر زمان. حقیقتاً آن موقع عمار یاسر زمان بود که مثل او راهش را انتخاب کرد. یادم هست بچه ها صحبت هایی می کردند، ولی جلودارش ایشان بود. آنها می پرسیدند که باید با فرمانده حکومت نظامی و ... برخورد کرد یا در پادگان ماند؟ ایشان خودش داوطلب شد که من خودم صبح می روم با این فرمانده حکومت نظامی صحبت می کنم، هم پیام انقلاب را به او می رسانم، هم وظیفه دینی و اسلامی اش را یاد آوری می کنم. در یگان های نظامی، اگر حرکت انقلابی انجام می شد، می ریختند و کتک می زدند و سرکوب می کردند، به ویژه نوجوانانی داشتیم ۱۵، ۱۶ ساله که روحیه انقلابی داشتند و با خانواده هایشان و مردم در ارتباط بودند. آنها شعارهایی را در حمایت از انقلاب در آسایشگاهشان زده بودند، مأموران رژیم هم ریخته و آن بچه ها را با باتوم کتک زده بودند. یادم هست ایشان افسر نگهبان بود و باید گزارش می داد. فرمانده نظامی گفت: «چرا گزارش نمی دهی؟» ایشان گفت: «گزارشی ندارم بدهم. گزارش منفی است.» گفت: «گزارش منفی را هم باید ارائه کرد.» گفت: «چه



روزانه برای همه مردم بود، ولی برای نظامی ها، به ویژه از لحظه ابلاغ حکومت نظامی، هر روز، صحنه آزمایش بود، هر لحظه صحنه انتخاب بود که با انقلاب، اسلام و امام را انتخاب کنید یا دستگاه طاغوت شاهنشاهی را و باید رسماً اعلام موضع می کردیم. این انتخاب معلوم بود که انتخاب انقلاب اسلامی و انتخاب راه مردم بود و در سیستم طاغوتی آن موقع، آن هم در محیط نظامی، معنایش خیلی مشخص بود. ما که در آن حد نبودیم، ولی ایشان که ما بعد از انقلاب به او می گفتیم مالک



گزارشی دارم به شما بدهم؟ شما به چه حقی نوجوان های مردم را کتک زدید؟ کدام قانون به شما اجازه می دهد اینها را با باتوم بزنید؟» این قضیه قبل از آن سخنرانی بود که منجر به بازداشت ایشان شد. به هر حال، یکی از آن روزها گفت می روم و با او صحبت می کنم. رفت و با فرمانده ارشد نظامی منطقه در مورد مسائل انقلاب اسلامی صحبت کرد. وقتی برگشت، خیلی ناراحت بود و گفت: «متأسفانه حرف حق را نپذیرفت.» ایشان با این روحیه آمد تا زمانی که بعد از انقلاب در



جنگ حکومت نظامی فراری بدهد و فراری دادن آنها بسیار مشکل و با خطر اعدام روبرو بود. بعد از پیروزی انقلاب، باید اینها برمی گشتند. عده‌ای تحت تأثیر شعارهای احساسی گروهک‌ها، پادگان‌ها را رها کردند و رفتند و پادگان‌ها خالی ماندند و فقط چند تا پرسنل مثل ما که کادر بودیم، مانده بودیم و باید با همین‌ها پادگان را حفظ می کردیم. حتی بسیاری با درجه ستوانی و سرگردی و سرهنگی، اسلحه گرفتند و دور پادگان نهبانی دادند. دیگر در آن شرایط نمی شد گفت که من سربرازم یا سرگردم. این طوری پادگان‌ها را حفظ کردند که مورد تعرض و دستبرد قرار نگیرند تا اینکه سربرازها به تدریج پیام‌های حضرت امام به پادگان‌ها برگشتند و هر کسی سر جای خودش قرار گرفت.

از ویژگی‌های شخصیتی ایشان بگوئید.
ایشان علاوه بر ویژگیهای نظامی، انضباط و نظم ظاهری عجیبی هم داشت و حتی در آن شرایط سخت، آراستگی ظاهرش را حفظ می کرد. در زمان جنگ هم همین طور بود. به هر حال تلاش‌های ایشان باعث شد که میدان باز شود و ایشان رشد کند. در دوران ریاست جمهوری بنی صدر، برای رشد امثال ایشان پذیرش وجود نداشت و برخوردها و تلاش‌های ایشان و مخالفتش با تحریکات ضد انقلاب در کردستان، او را شاخص کرد. بعد از اینکه بنی صدر فرار کرد، شهید رجایی سر کار آمد و یادم هست که ایشان را ندیده، برای وزارت دفاع در نظر گرفت. بعد هم که حضرت امام دستور دادند که ایشان مأموریت کردستان را بپذیرد، رفت و آن موفقیت‌ها را، هم برای خودش و هم برای انقلاب و کشور به ارمغان آورد.

آیا در مقطع فرماندهی نیروی زمینی هم شما ارتباطی با ایشان داشتید؟
ارتباط کاری بود و ما همراه ایشان از دانشگاه افسری خدمت می کردیم. بنده بعداً منتقل شدم به لشکر، ولی ارتباط‌ها قطع نبود.

دوره مدیریت ایشان بر نیروی زمینی را چگونه ارزیابی می کنید؟
ایشان جوان بود و متخصصین نظامی، سنشان خیلی بیشتر از ایشان بود، ولی ایشان با برگزاری جلساتی، همه را به خدمت در جبهه ترغیب کرد. استادی را در مراکز علمی فرهنگی نیروی زمینی جذب کرد تا برای عملیات طرح‌هایی را تهیه کنند. ایشان حتی در موقع انزوا، هم در جبهه کردستان و هم در جبهه جنگ تلاش می کرد و در هماهنگی‌های ارتش و سپاه، واقعا نقش اصلی را داشت. بعد از واقعه‌ای که سرداران اسلام شهید شدند، زمینه‌ای برای فرماندهی ایشان فراهم شد. فرماندهی ایشان همراه بود با ایجاد فضای حزب‌اللهی در جبهه‌ها. قبل از آنکه بنی صدر فرار کند، کودیکساله جبهه‌ها باعث ناراضی بسیاری از نیروهای رزمنده شده بود و می گفتند خیلی کارها را می توانیم بکنیم، ولی دانما جلوگیری می شود. با فرماندهی ایشان، این سدها برداشته شدند و هماهنگی‌های بیشتری بین نیروهای ارتش و سپاه و بسیج انجام گرفت و پیامدش این بود که از آن حالت پدافندی در آمدند و حالت آفندی به خود گرفتند و عملیات‌های موفقیت آمیز ما شروع شدند و دیگر پشت سر هم تا عملیات فتح المبین، آزادسازی خرمشهر ادامه پیدا کرد. فرماندهی ایشان ثمرات بزرگی داشت.

شهید صیاد شیرازی بعد از این مقطع به شورای عالی دفاع

۲۳ بهمن آمد و گفت که ما باید دعای صبحگاهی جدیدی را تنظیم کنیم و این دعایی که الان خوانده می شود، تقریباً ۹۰ درصدش همان دعائی است که ایشان تنظیم کرد. آن روز نشستیم و با هم بر اساس آرمان‌های انقلاب اسلامی و بیانات حضرت امام، دعای صبحگاهی و نیز برنامه‌های مذهبی و تسهیلات لازم را برای اینکه سربرازان بتوانند تکالیف شرعی خود را انجام دهند، تنظیم کردیم.

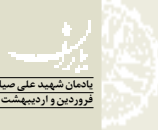
انقلاب کارگزارها را از کارخانه‌ها بیرون و آنجا تعطیل می کردند و اعتصاب به راه می انداختند. اعتصاب قبل از انقلاب و برای پیروزی انقلاب اسلامی معنا داشت، ولی بعد از پیروزی انقلاب، امام فرمودند همه و حتی ارتش‌ها بزرگوار شدند سرکارشان. هرکسی خلافی کرده، جنایتی کرده، دادگاه‌های انقلاب هستند، سوابق هست، مدارک هست، رسیدگی می شود و آنها باید پاکسازی شوند، اما اصل و اساس ارتش باید برای مملکت بماند. در آن اوضاع جمع و جور کردن این نیروهای نظامی که دست به کاری نزنند و اوضاع در پادگان‌ها به هم نریزد، بسیار کار دشواری بود. حتی ما روزهایی مواجه می شدیم با سربرازهایی که قبل از انقلاب با فرمان فرار کرده بودند و حالا باید برمی گشتند. قبل از انقلاب، ایشان بسیار تلاش می کرد با رابطه صمیمانه‌ای که با سربرازها داشت، آنها را هر چه بیشتر از



کند و امام را برای مانگه دارد. من دعا می کنم که خدا حداقل ۱۰ سال امام را برای مانگه دارد تا این انقلاب به یک جایی برسد. این نشاندهنده روحیه ولایتی و عمق ایمان وی بود.
برگردیم به مقطعی که پیروزی انقلاب رخ داد. بعد از اینکه ایشان توسط نیروهای انقلابی از بازداشت در آمد، چه فعالیتی داشت؟

ایشان یک رویه حسنه‌ای را و صدقات جاریه‌ای را برقرار کرده است و تا ابد در ثواب آن سهیم است. اول انقلاب را برایتان تا حدی تشریح کردم که چه فضائی در پادگان‌ها وجود داشت. ایشان طوری برنامه ریزی می کرد که اوقات شرعی اقامه نماز رعایت شود. یادم هست که وقتی ماه رمضان می رسید، دستوراتی برای ماه رمضان و بعد از ظهرها و شب‌ها داشتیم. در پادگان کمیته‌ای تشکیل داده بودیم و نظم و نظام دادن‌ها از همان موقع شروع شد و به این نتیجه رسیدیم که پادگان‌های ما دیگر باید رنگ اسلامی به خود بگیرند. برنامه غذایی سحر ابلاغ شد، برنامه منظم افطاری ابلاغ شد و افرادی که عذر موجهی برای روزه خواری داشتند، معین شدند. به نظر من ایشان در ثوابی که در دعای صبحگاه سربرازان ما هست، سهیم است. یادم هست که در دست روز ۲۳ بهمن آمد و گفت که ما باید دعای صبحگاهی جدیدی را تنظیم کنیم و این دعایی که الان خوانده می شود، تقریباً ۹۰ درصدش همان دعائی است که ایشان تنظیم کرد. آن روز نشستیم و با هم بر اساس آرمان‌های انقلاب اسلامی و بیانات حضرت امام، دعای صبحگاهی و نیز برنامه‌های مذهبی و تسهیلات لازم را برای اینکه سربرازان بتوانند تکالیف شرعی خود را انجام دهند، تنظیم کردیم. از همان اول انقلاب ایشان شروع کرد به برنامه ریزی تفضائی پادگان‌ها اسلامی شود.

مراحل فعالیت‌های ایشان بعد از انقلاب چگونه طی شد؟
اوایل انقلاب ایشان سروان بود و ما هم ستوان بودیم. بسیاری از امور، حاصل تلاش مخلصانه ایشان بود. قبل از انقلاب با دفتر مرحوم حضرت آیت الله خادمی و آیت الله شهید صدوقی در ارتباط بود. برای این برنامه ریزی‌ها که عادی به نظر می رسد، خدا می داند چه تلاش‌هایی شد و چه خون دل‌هایی خورده شد. بچه‌های انقلابی هم کنار ایشان بودند و همکاری می کردند که وضع پادگان‌ها به هم نخورد و اسلحه‌ها به سرعت نروند، چون می دانید با پیروزی انقلاب اسلامی، فضای باز و زمینه فعالیت برای تمام گروهک‌ها ایجاد شده بود و اینها همان طور که در بیرون و در کارخانه‌ها و مراکز دولتی و کشوری فعالیت داشتند، در پادگان‌ها هم فعال بودند؛ به ویژه احزاب چپ و کمونیست در پادگان‌ها فعالیت بیشتری داشتند، چون شاخه نظامی خیلی برایشان مهم بود. چریک‌های فدایی اقلیت و اکثریت و کمونیست‌ها نشریه می آوردند و در آنجا پخش می کردند. ایشان با آن دلسوزی که برای اسلام داشت، می گفت: «اصلاً انقلاب برای اسلام است، برای قرآن است.» ایشان در بیرون نمی توانستند در برنامه ریزی‌ها دخالت کنند، ولی در داخل پادگان با تأکیدی که ایشان داشت و با حواس جمعی که داشت، از بسیاری از مفاسد جلوگیری کرد. تمام گروهک‌ها می خواستند در پادگان‌ها فعالیت کنند. نظام ارتش به هم ریخته بود. بعضی‌ها هم از روی نا آگاهی فکر می کردند تمام اینها باید به هم بخورد، در صورتی که نظم و نظام که نباید به هم بخورد، بلکه دستورات طاغوتی و غیردینی باید برداشته شوند. بعضی‌ها هم با آگاهی و مثل قبل از



■ ■ ■

ایشان حتی در موقع انزوا هم در جبهه کردستان و در جبهه جنگ تلاش می‌کرد و در هماهنگی‌های ارتش و سپاه، واقعاً نقش اصلی را داشت. فرماندهی ایشان همراه بود با ایجاد حالت حزب‌اللمبی در جبهه‌ها. بیشتر یی بین نیروهای ارتش و سپاه و بسیج انجام گرفت.

را گذاشته بودیم بغل دستمان. آن روز صبح نمی‌دانم چه شد که آمدم دور میدان دور بزنم که در ماشین باز شد و اعلامیه‌ها پخش شد توی خیابان. اعلامیه‌ها خاص نظامی‌ها تپه‌ها شده بودند و من هم لباس نظامی به تن داشتم. به هر حال من نتوانستم فقط تعدادی را جمع بکنم، چون همه را باد برد. ایشان نگران بود که بالاخره اعلامیه‌ها رسید یا نرسید؟ پادم هست وقتی همدیگر را دیدیم و گفتم قضیه این جوری شد. گفت: «خدا خواسته». بر خوردش خیلی بر ایم جالب بود. برای خودش هم چنین اتفاقی عجیب بود. من اصلاً فکر نمی‌کردم در ماشین به این سادگی باز شود و اعلامیه‌هایی که من گذاشته بودم لای پلاستیک، این طور برود بیرون و بعد هم بلافاصله در کیسه پلاستیکی باز شود و اعلامیه‌ها پخش شوند توی خیابان. حالا چه حکمتی در این کار بود، خدا می‌داند. به هر حال تعدادی را که مانده بود، بین افرادی که می‌شناختم توزیع کردیم تا در جاهائی بگذارند که دیگران هم ببینند. اعلامیه‌های امام به سرعت هم تکثیر می‌شدند و همه در جریان مسائل انقلاب قرار می‌گرفتند. ادامه این روش باعث خنثی شدن بسیاری از توطئه‌ها در داخل ارتش شد.

پس از انقلاب نحوه ارتباط ایشان با عناصر انقلابی چگونه بود؟
این ارتباط‌ها ادامه داشت. شهید صیاد شیرازی می‌آمد دانشگاه افسری. شهید نامجو در دولت شهید رجایی وزیر دفاع بود و همچنان ارتباط صمیمانه قبل از انقلاب بین این دو شهید بزرگوار برقرار بود. در دوره‌ای که شهید رجایی نخست‌وزیر بود، پادم هست در مراسمی از بنی صدر که رئیس جمهور بود دعوت شد که بیاید دانشگاه افسری. روحیات امثال شهید نامجو و شهید صیاد و ارتباط‌هایی که با هم و با شهید اقارب پرست داشتند باعث شده بود دانشجویان دانشگاه افسری که تازه به کسوت دانشجویی درآمده بودند و سنشان حدود ۱۹، ۱۸ سال بود، در پابان مراسم، دسته جمعی جلوی بنی صدر که داشت می‌رفت بیرون، بایستند و شعار مرگ بر ضد ولایت فقیه سر بدهند. همان‌جا بنی صدر گفته بود: «دانشگاه افسری از دست ما خارج است.» این بدین معناست که فکر و اراده او هیچ حاکمیتی و نفوذی در دانشگاه افسری نداشت. ■

نباید پوتین را از پایش در می‌آورد، موقع اذان، با شهامت کامل می‌ایستاد و علنی نماز را می‌خواند و مشکلاتش هم ناشی از همین برخوردها بود، منتهی با آن شخصیتی که ایشان داشت، در دوره خدمت نظامی و استادی، کسی این جرئت را به خودش نمی‌داد که با ایشان برخورد کند. گاهی نشان می‌دادند که باوی مخالف هستند، ولی ایشان در هیچ شرایطی از رعایت مسائل شرعی دست بر نمی‌داشت و با شهامت تمام، وظایف خود را انجام می‌داد. همین شهامت را هم در اول انقلاب در برخورد با نفوذ گروه‌ها و با بعضی‌ها که در اثر ناآگاهی می‌خواستند بی‌نظمی ایجاد بکنند، داشت. با کسی تعارف نداشت و با شهامت کامل برخورد می‌کرد. گروه‌ها در اوایل انقلاب از نظامیان عضو گیری می‌کردند. شاید برای بعضی‌ها این خیلی مسئله‌ای نبود یا حتی افتخار هم می‌کردند. ایشان محکم و قاطع اعلام می‌کرد که راه ما مشخص است، راه ما راه امام است، راه ما انقلاب اسلامی است و این در آن شرایط، خیلی شهامت می‌خواست. بسیار سختکوش بود و دائماً تلاش می‌کرد. استراحتش بسیار کم بود. برنامه‌ریزی بسیار دقیقی داشت. در درس و کسب دانش هم بسیار پیگیر بود و سعی داشت پیوسته دانش خودش را افزایش بدهد. در کلاس و تدریس هم دقیق و جدی بود و همه تلاشش این بود که دانشجویان را از همه اطلاعات ضروری بهره‌مند سازد. قبل از انقلاب، در برنامه‌هایی که برای پیروزی انقلاب اسلامی داشت، تماس‌هایی که با افراد می‌گرفت و ارتباط با عناصر و هسته‌های انقلابی در داخل شهر و تهران، نهایت هوشمندی و دقت را به خرج می‌داد، وگرنه با آن حجم فعالیت قطعاً خیلی زود گرفتار مأموران می‌شد. ارتباطات گسترده او به تلاشی مستمر نیاز داشت، به همین دلیل همیشه از خواب و استراحتش می‌زد. یک بار شنید که در کرمانشاه در گردانی نظم و انضباط چندانی نیست و سربازان از فرمانده اطاعت نمی‌کنند. بلافاصله در آنجا حاضر شد و محکم جلوی مخالفین ایستاد و به یگان سر و سامان داد و عناصری را هم که بی‌نظمی ایجاد می‌کردند، جدا و با آنها برخورد کرد. یک لحظه بی‌نظمی و بی‌انضباطی را تحمل نمی‌کرد.

اوایل انقلاب بود که یک روز صبح زود ساعت ۵ ایشان اعلامیه‌ها را آورد دم در خانه رساند به دست ما که اینها را باید ببرید داخل پادگان. با هم سوار ماشین شدیم و گفتیم باشد، بالاخره هر جور شده اینها را وارد پادگان می‌کنیم. اینها



رفتند. در آن مقطع آیا شما ارتباطی با ایشان داشتید؟
خیر، فقط ارتباط ما سخنرانی در کلاس‌های معارف جنگ بود. محل خدمت من در دانشگاه افسری بود و ایشان به خصوص بعد از گرفتن تائید مقام معظم رهبری خیلی تلاش داشت معارف جنگ را راه بیندازد و عمده تلاشش روی دانشگاه افسری بود که دانشجویان نسل جدید با آنچه که در جبهه‌ها صورت گرفته، چه از نظر تخصص نظامی و تاکتیک آموزش‌های جنگی و چه از لحاظ آموزش‌های معارف جنگی آشنا شوند و نکاتی که در جبهه‌های جنگ بود، ثبت و ضبط شوند. به هر حال این ما هستیم که از شهدا روحیه می‌گیریم. آنها در چنان مقام رفیعی قرار دارند که به ما نیاز ندارند و یاد آنها انشاء الله نشانه‌ای است که آنها هم آنجا ما را یاد و دعا می‌کنند. ایشان در معارف جنگ تلاش داشت تمام صحنه‌های جنگ را به عین برای نسل جوان نقل کند، چون کتاب به تنهائی نمی‌تواند آن روح و فضا و اتفاقات را به ما منتقل کند، برای همین دانشجویان را می‌بردند و کلاس می‌گذاشتند و توجیه می‌کردند که اینها با معارف جنگ آشنا بشوند. خیلی هم تمرینش بود و روحیه جهادی را دوباره در دانشجویان نسل جوان ما که انشاء الله آینده

سازان نیروهای مسلح ما و ارتش ما هستند، تقویت می‌کرد و می‌کند. اگر تلاش ایشان نبود، شاید خیلی هایش منتقل نمی‌شد.

ارتباط شما دو باره در چه مقطعی نزدیک شد؟

ما در مرکز بودیم ایشان هم در معاونت بازرسی ستاد کل نیروهای مسلح انجام وظیفه می‌کرد و ملاقات‌هایی پیش می‌آمد. همین اواخر بود که یک بار دعوتش کردم برای مراسم فارغ‌التحصیلی دانشجویان در فرماندهی مرکز صفر یک که فرمایشات ایشان برای دانشجویان وظیفه از خاطرات به یادماندنی است.

از ویژگی‌های روحی ایشان کدامیک در ذهن شما نقش بسته‌اند؟

تقید دینی و اخلاقی و تقوای کامل. آن موقعی که افسر نهمان لحظه‌ای هم

